Qur'ān ShināKht _____ **2026, Vol. 18, No. 2, 65-84**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/qoranshenakht.2026.5003341

dor 20.1001.1.20081987.1404.18.2.10.2

A Network Analysis of the Qur'anic Argumentative Network against Recourse to Imagined Deities within the Framework of Theological Foundations and a Semantic Approach

HamzehAli Bahrami / Associate Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology and Ahl al-Bayt Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran. h.a.bahrami@ltr.ui.ac.ir

Maryam al-Sadat Hashemi / PhD in Islamic Theology, Banoo Mojtahedeh Amin Institute of Higher Education, and Lecturer, Center for Islamic Studies and Persian Literature, Isfahan University of Technology, Isfahan, Iran hashmysadat@gmail.com

Received: 2026/08/03 - **Accepted:** 2026/10/20

Abstract

This study examines the Qur'anic logic of negating independent recourse to imagined deities in the domain of supplication, seeking help, and seeking nearness. Its main problem is to determine by what conceptual and argumentative mechanism the Holy Qur'an explains the incapacity and invalidity of non-divine deities and establishes the exclusivity of divinity, lordship, and the final authority of supplication in God. Using a descriptive-analytical method and drawing on contextual semantic analysis, the study examines a set of verses related to supplication and calling upon other than God, claims of intercession or imparting nearness by imagined deities, the negation of their ownership and power, and the explanation of God's exclusive lordship. The findings show that the Qur'anic argument on this issue does not rely on a single verse or a single proof; rather, it is formed from the interconnection of several sets of propositions: the negation of independent knowledge, power, ownership, response, and intercession on the part of other than God; criticism of the polytheists' motive in worshipping intermediaries to seek nearness to God; and emphasis on the absolute dependence of all beings on the divine will and permission. Accordingly, the Qur'an distinguishes between "authorized seeking of means within the framework of divine lordship and permission" and "independent recourse or supplication directed toward non-divine beings." This conceptual network provides the Qur'anic basis for negating any attribution of intrinsic and independent efficacy to other than God and clarifies its connection with the levels of monotheism in divine lordship and acts. The result of the study is that the verses examined, despite diversity in context and audience, converge in negating the divinity and independent efficacy of imagined deities; therefore, a network analysis of them can provide a clearer framework for understanding the relationship among supplication, recourse, intercession, and monotheism in the Holy Qur'an.

Keywords: Holy Qur'an, supplication, recourse (tawassul), imagined deities, monotheism, network analysis, interpretive semantics.

قرآن‌شناخت ـــــــــــــــــــ سال هجدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، ص ۶۵-۸۴
https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0
doi 10.22034/qoranshenakht.2026.5003341
dor 20.1001.1.20081987.1404.18.2.10.2

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل شبکهٔ استدلالی قرآن کریم بر نفی توسل به معبودهای پنداری در چارچوب مبانی کلامی و رویکرد معناشناختی

حمزه‌علی بهرامی / دانشیار گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات و معارف اهل‌بیت، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. h.a.bahrami@ltr.ui.ac.ir
مریم‌السادات هاشمی / دکترای کلام اسلامی مؤسسهٔ آموزش عالی بانو مجتهده امین و مدرس مرکز معارف اسلامی و ادبیات فارسی دانشگاه صنعتی اصفهان. اصفهان. ایران. hashmysadat@gmail.com
دریافت: ۱۴۰۵/۰۵/۱۲ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۷/۲۸

چکیده

این پژوهش به بررسی منطق قرآنی نفی روی‌آوردن استقلالی به معبودهای پنداری در قلمرو دعا، درخواست یاری و طلب تقرب می‌پردازد. مسئلهٔ اصلی آن است که قرآن کریم با چه سازوکار مفهومی و استدلالی، ناتوانی و بی‌اعتباری معبودهای غیرالهی را تبیین و انحصار الوهیت، ربوبیت و مرجعیت نهایی دعا را در خداوند تثبیت می‌کند. پژوهش با روش توصیفی ـ تحلیلی و با بهره‌گیری از تحلیل معناشناختی سیاقی، مجموعه‌ای از آیات مرتبط با دعا و خواندن غیرخدا، ادعای شفاعت یا تقرب‌بخشی معبودهای پنداری، نفی مالکیت و قدرت آنان، و تبیین ربوبیت انحصاری الهی را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که استدلال قرآنی در این مسئله بر یک آیه یا یک دلیل منفرد تکیه ندارد؛ بلکه از پیوند چند دسته گزاره شکل می‌گیرد: نفی علم، قدرت، مالکیت، اجابت و شفاعت مستقل از غیرخدا؛ نقد انگیزه مشرکان در پرستش واسطه‌ها برای تقرب به خدا؛ و تأکید بر وابستگی مطلق همهٔ موجودات به اراده و اذن الهی. بر این اساس، قرآن میان «وسیله‌جویی مأذون در چارچوب ربوبیت و اذن الهی» و «توسل یا دعای استقلالی نسبت به موجودات غیرالهی» تمایز می‌نهد. این شبکه مفهومی، مبنای قرآنی نفی هرگونه نسبت دادن تأثیر ذاتی و استقلالی به غیرخدا را فراهم می‌سازد و پیوند آن را با مراتب توحید در ربوبیت و افعال الهی آشکار می‌کند. برآیند پژوهش آن است که آیات مورد بررسی، با وجود تنوع در سیاق و مخاطب، در نفی الوهیت و کارآمدیِ مستقلِ معبودهای پنداری هم‌گرا هستند؛ ازاین‌رو تحلیل شبکه‌ای آنها می‌تواند چارچوبی روشن‌تر برای فهم نسبت دعا، توسل، شفاعت و توحید در قرآن کریم ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، دعا، توسل، معبودهای پنداری، توحید، تحلیل شبکه‌ای، معناشناسی تفسیری.

مقدمه

دعا در قرآن کریم صرفاً درخواست کردن نیست، بلکه گونه‌ای روی آوردن آگاهانه انسان به خداوند و اظهار فقر، نیاز و بندگی در برابر اوست. از این منظر، دعا با توحید عبادی و نیز با تلقی انسان از ربوبیت، قدرت و تدبیر الهی پیوندی مستقیم دارد. قرآن، در کنار دعوت بندگان به خواندن خداوند، باورها و رفتارهایی را نیز نقد می‌کند که در آنها موجودات غیرالهی به گونه‌ای خوانده، پرستیده یا واسطهٔ تقرب دانسته می‌شوند که برای آنان نوعی قدرت، مالکیت، تدبیر یا شفاعت مستقل از اذن خدا مفروض گرفته می‌شود. مسئلهٔ اصلی در این آیات، صرف بهره‌گیری از اسباب یا اعتقاد به وساطت مأذون نیست، بلکه نسبت دادن استقلال در تأثیر، ربوبیت، مالکیت یا تصرف به غیر خداوند است. قرآن کریم برای نقد این تلقی، تنها به یک شیوه استدلال اکتفا نمی‌کند، بلکه از مجموعه‌ای از گزاره‌های به‌هم‌پیوسته بهره می‌گیرد. در بخشی از آیات، ناتوانی معبودهای پنداری در اجابت دعا، دفع زیان، جلب سود یا آفرینش برجسته می‌شود. در دسته‌ای دیگر، مالکیت، شفاعت و ولایت به خداوند اختصاص می‌یابد و در شماری از آیات نیز انگیزه مشرکان از رجوع به معبودهای خود مانند طلب تقرب به خدا یا امید به شفاعت گزارش و نقد می‌شود. بنابراین، مقصود از «شبکهٔ استدلالی» در این پژوهش، مجموعه روابط مفهومی و استدلالی میان این دسته از آیات است؛ روابطی که از طریق آنها مبنای اعتقادی رجوع استقلالی به غیر خداوند نفی می‌شود. بررسی این آیات نشان می‌دهد که منطق قرآنی در نفی معبودهای پنداری بر چند محور مرتبط استوار است: انحصار ربوبیت و تدبیر در خداوند، نفی مالکیت و قدرت مستقل از غیر او، وابستگی هرگونه شفاعت و وساطت به اذن الهی، و اختصاص عبادت و دعا به خدا. بر این اساس، نقد قرآن متوجه هر نوع واسطه‌انگاری نیست؛ زیرا قرآن اصل اسباب و نیز برخی صورت‌های وساطت مأذون را نفی نمی‌کند. آنچه در کانون نقد قرار دارد، اعتقاد یا رفتاری است که غیر خدا را منشأ مستقل اثر، صاحب اختیار در تدبیر جهان، یا مرجع عبادت و دعا قرار دهد. پژوهش حاضر می‌کوشد با تمرکز بر آیات ناظر به دعا، تقرب، شفاعت، مالکیت، ولایت و نفی قدرت معبودهای پنداری، ساختار این استدلال قرآنی را بازسازی کند. روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی است و داده‌های آن از آیات مرتبط با موضوع و بررسی سیاقی و مفهومی آنها فراهم می‌آید. در این چارچوب، آیات نخست بر پایهٔ مضمون و کارکرد استدلالی دسته‌بندی می‌شوند، سپس پیوند میان مفاهیم کلیدی، مانند «دعا»، «عبادت»، «شفاعت»، «قرب»، «ملک»، «ضر و نفع» و «اذن الهی» تحلیل می‌گردد تا روشن شود هر دسته از آیات چه نقشی در نفی توسل یا وساطت استقلالی غیرالهی ایفا می‌کند. بدین‌سان، مقاله در پی آن نیست که همهٔ مباحث مربوط به توسل را بررسی کند، بلکه بر تبیین منطق قرآنی نفی رجوع استقلالی به معبودهای پنداری تمرکز دارد.

اما ضرورت این پژوهش از دو جهت قابل تبیین است: نخست، در بحث‌های مربوط به دعا، توسل و شفاعت، گاه میان «توسل مشروع در چارچوب اذن و سببیت الهی» و «رجوع استقلالی به غیرخدا» تفکیک مفهومی روشنی صورت نمی‌گیرد. این ابهام می‌تواند به برداشت‌های نادقیق از آیات قرآن و نیز خلط میان نفی شرک و نفی مطلق

اسباب و وسایط بینجامد. ازاین‌رو بازخوانی آیات در پرتو مفاهیم قرآنی و سیاق استدلالی آنها، برای تعیین دقیق مرز میان این دو ساحت ضروری است. دوم، بسیاری از بررسی‌های موجود، آیات مربوط به این مسئله را به‌صورت پراکنده و ذیل مباحث تفسیری یا کلامی بررسی کرده‌اند؛ حال آنکه کارکرد استدلالی هر آیه، هنگامی بهتر آشکار می‌شود که در نسبت با دیگر آیات هم‌موضوع دیده شود. تحلیل شبکه‌ای محدود و مسئله‌محور این آیات می‌تواند نشان دهد که قرآن چگونه با پیوند دادن نفی قدرت و مالکیت مستقل، انحصار شفاعت در اذن الهی، و اختصاص دعا و عبادت به خدا، مبنای اعتقادی معبودان پنداری را نقد می‌کند. اهمیت این پژوهش در آن است که از یک‌سو، می‌تواند چارچوبی منسجم برای فهم آیات مرتبط با دعا و نفی شرک در وساطت فراهم آورد و از سوی دیگر، در گفت‌وگوهای کلامیِ معاصر درباره توحید افعالی، شفاعت و توسل، به تفکیک دقیق‌تر مفاهیم کمک کند. یافته‌های این پژوهش، در حد داده‌ها و آیات بررسی‌شده، می‌تواند الگویی برای مطالعه پیوندهای مفهومی و استدلالی در دیگر موضوعات اعتقادی قرآن نیز فراهم سازد.

پیشینهٔ پژوهش

مرور آثار تفسیری، کلامی و پژوهش‌های معاصر نشان می‌دهد که مسئلهٔ دعا، توسل، شفاعت و نسبت آنها با توحید، از دیرباز مورد توجه مفسران و متکلمان بوده است. بااین‌حال، بخش مهمی از این آثار، آیات مربوط را یا در ذیل تفسیر آیه‌های منفرد و یا در قالب بحث‌های کلامی عام‌تر درباره شرک، شفاعت و اسباب بررسی کرده‌اند. در تفاسیر کلاسیک، مفسرانی مانند طبری و زمخشری، ذیل آیات مربوط به عبادت، تقرب‌جویی مشرکان و نفی قدرت معبودهای غیرالهی بر اختصاص عبادت و تدبیر حقیقی به خداوند تأکید کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج۳، ص۲۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج۲، ص۲۳۱). استفاده از این تفاسیر در پژوهش حاضر، ناظر به تبیین معنای آیات و گزارش برخی دریافت‌های تفسیری است؛ ازاین‌رو نباید تحلیل شبکه‌ای ارائه‌شده در این مقاله، به‌طورکامل به این مفسران نسبت داده شود، مگر در مواردی که تصریحی روشن در متن آثار آنان وجود داشته باشد. در میان پژوهش‌های معاصر، شمخی در مقالهٔ «توسل به اولیای خدا» به تعریف توسل و نسبت آن با توحید عبادی پرداخته و جایگاه آن را در حیات دینی و معنوی بررسی کرده است (شمخی، ۱۳۸۶، ص۱۴۳). حسینی قلعه‌بهمن نیز در مقالهٔ «جستاری کوتاه در بت‌پرستی جزیرةالعرب پیش از اسلام»، زمینه‌ها و برخی مؤلفه‌های اعتقادی و فرهنگی بت‌پرستی در جامعهٔ عرب پیش از اسلام را بررسی کرده است (حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۸۹، ص۹۹). این دو پژوهش، هر یک از زاویه‌ای متفاوت، در فهم زمینه‌های بحث توسل و معبودهای پنداری سودمندند؛ بااین‌حال، محور اصلی آنها بازسازی روابط استدلالی میان مجموعه آیات قرآن نیست. در تفسیر *المیزان* نیز، ذیل آیات ناظر به توسل، شفاعت و اسباب، بر وابستگی همهٔ اسباب و تأثیرها به اراده و اذن الهی تأکید شده است (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۳، ص۷۵). این مبنا در پژوهش حاضر برای توضیح تمایز میان وساطت مأذون و پندار استقلال غیرخدا مورد استفاده قرار می‌گیرد. بااین‌همه، این تمایز و صورت‌بندی

شبکه‌ای آن، در این مقاله بر اساس تحلیل آیات و پیوندهای مفهومی آنها بازسازی می‌شود و نباید عیناً به *المیزان* نسبت داده شود، مگر آنکه موضعی صریح و هم‌مضمون در متن تفسیر وجود داشته باشد. در حوزهٔ مطالعات معناشناختی نیز برخی پژوهش‌ها به نسبت مفهومیِ واژگانی مانند دعا، استعانت و شفاعت توجه کرده‌اند (عوالی، ۱۳۹۰، ص۵۸). همچنین، آیت‌الله مصباح یزدی در مقالهٔ «جلوه‌ها و آثار ذکر خدا» به ابعاد تربیتی و معنوی ذکر در زندگی دینی پرداخته است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص۵). زاهدی و آریان در مقالهٔ «عوامل رفتاری انحراف اعتقادی از دین از دیدگاه قرآن»، برخی زمینه‌های رفتاری انحراف اعتقادی را بررسی کرده‌اند (زاهدی و آریان، ۱۳۹۳، ص۹۳). هرچند این آثار در روشن کردن برخی مفاهیم و زمینه‌های مسئله مفیدند، موضوع و روش آنها با مسئلهٔ این پژوهش یکسان نیست. بر پایهٔ این مرور، می‌توان گفت بخش عمده‌ای از آثار موجود، بر یکی از این سطوح تمرکز دارند: تفسیر آیات منفرد، تبیین حکم یا مفهوم توسل، تحلیل تاریخی شرک و بت‌پرستی، یا بررسی برخی مفاهیم هم‌پیوند، مانند دعا و شفاعت. ازاین‌رو خلأ مورد نظر پژوهش حاضر نه فقدان مطلق بحث از توسل، بلکه کمبود پژوهشی است که با تمرکز مشخص بر آیات مرتبط، پیوند میان نفی قدرت و مالکیت مستقل غیرخدا، وابستگی شفاعت به اذن الهی، و اختصاص دعا و عبادت به خداوند را در قالب یک الگوی استدلالی محدود و مسئله‌محور بازسازی کند. مقالهٔ حاضر می‌کوشد، در حد آیات و داده‌های بررسی‌شده، این پیوند مفهومی و استدلالی را توضیح دهد.

۱. مفاهیم بحث

۱ـ۱. دعا

واژهٔ «دعا» از ریشهٔ «دَعَوَ» مشتق است و در لغت به‌معنای ندا دادن، صدا زدن، خواندن و طلب کردن به کار می‌رود (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج۲، ص۳۵۸). ابن‌فارس معنای اصلی این ماده را روی آوردن و فرا خواندن از طریق صدا و کلام دانسته است. در استعمال قرآنی و دینی، دعا معمولاً به‌معنای خواندن خداوند و درخواست توأم با خضوع و اظهار نیاز به کار می‌رود؛ معنایی که در آن، بنده از موضع فقر و نیاز، خداوند بی‌نیاز را می‌خواند (حلی، ۱۴۰۷ق، ج۹؛ نجفی، بی‌تا، ج۷، ص۲۰۰). در این کاربرد، دعا با مفهوم عبادت نیز پیوند می‌یابد؛ زیرا خواندن خداوند با این تلقی که او منشأ تأثیر، اجابت و برآوردن حاجت است، خود گونه‌ای عبادت و اظهار بندگی به‌شمار می‌آید. ازاین‌رو در ساختار زبانی قرآن، فاعل دعا همواره در موضع نیاز و تبعیت قرار دارد و مخاطب دعا، غنی مطلق و منشأ تأثیر حقیقی شمرده می‌شود. این تلقی، دعا را از صرف «درخواست شفاهی» فراتر می‌برد و آن را به عرصه‌ای از اظهار توحید و شناخت رابطهٔ عبد و رب تبدیل می‌کند. در برخی پژوهش‌ها نیز دعا به گونه‌ای تعریف شده است که در آن، هم جنبهٔ طلب و استمداد و هم جنبهٔ اظهار عجز و فقر وجودی در برابر خداوند لحاظ می‌شود (دهقانی‌پور، ۱۴۰۱، ص۴۳ـ۴۴). بر پایهٔ این تعریف، دعا صرفاً گفتن واژگان نیست، بلکه حالت و موقعیتی وجودی است که در آن انسان، نیازمندی خود و بی‌نیازی و ربوبیت خداوند را با هم اظهار می‌کند. به همین دلیل، دعای حقیقی در قرآن با اختصاص ربوبیت و منشأ اثر به خداوند پیوند دارد و از

رجوع استقلالی به غیر خداوند متمایز است. بنابراین، می‌توان گفت دعا در قرآن، هم فعلی زبانی است و هم نمود معرفت توحیدی. از یک‌سو انسان با زبان، خدا را می‌خواند و از او طلب می‌کند؛ و از سوی دیگر، این خواندن، مبتنی‌بر شناخت رابطهٔ خالق و مخلوق، غنی و فقیر، و رب و عبد است. همین دو جنبه سبب می‌شود که دعا در آیات قرآن با مسئلهٔ نفی شرک و نفی استقلال غیرخداوند پیوند یابد. تفصیل این پیوند، در بخش‌های بعد و ذیل تحلیل آیات ناظر به دعا، تقرب و شفاعت پی‌گیری خواهد شد.

۲ـ۱. توسل

واژهٔ «توسل» از ماده «وسل» گرفته شده و در لغت، به‌معنای جستنِ وسیله برای رسیدن به مقصود است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج۱۵، ص۳۷۸). «وسیله» در کاربرد عربی، به چیزی گفته می‌شود که انسان از طریق آن به هدفی نزدیک می‌شود. ازهمین‌رو توسل در معنای کلی، ناظر به نوعی تقرب‌جویی از راه یک واسطه یا سبب است. در اصطلاح دینی، توسل معمولاً به‌معنای طلب تقرب به خداوند از طریق اموری است که در چارچوب دین معتبر شناخته می‌شوند؛ مانند ایمان، عمل صالح، دعا، و در برخی تقریرها، بهره‌گیری از دعای بندگان صالح. در آیهٔ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده: ۳۵)، اصلِ جستنِ وسیله برای تقرب به خداوند مورد تأکید قرار گرفته است. مفسران در تفسیر «وسیله» وجوه گوناگونی، مانند قربت، طاعت و عمل صالح را مطرح کرده‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج۲، ص۹۴؛ طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۶، ص۱۲۶). بر این اساس، اصلِ توسل در معنای تقرب‌جویی از راه مأذون، در منطق قرآنی امری قابل طرح و در چارچوب عبودیت معناپذیر است. بااین‌حال، مشروعیت توسل در قرآن وابسته به نحوه تلقی از «وسیله» و نسبت آن با خداوند است. اگر وسیله در طول اراده و اذن الهی فهم شود و هیچ‌گونه استقلالی در تأثیر برای آن مفروض نباشد، از منظر توحیدی، از مدار عبودیت خارج نمی‌شود. اما اگر غیرخدا به گونه‌ای تلقی شود که خودْ منشأ مستقلِ نفع، ضرر، اجابت یا تقرب باشد، مسئله از «توسل» به‌معنای دینی آن فراتر می‌رود و به قلمرو نسبت دادن اثر استقلالی به غیر خدا وارد می‌شود. آیات مربوط به نقد مشرکان نیز ناظر به همین سطح دوم است. برای نمونه، در آیهٔ «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (زمر: ۳)، قرآن گزارش می‌کند که مشرکان عبادت معبودهای خود را با انگیزه تقرب به خدا توجیه می‌کردند. این آیه اصل «قرب به خدا» را نفی نمی‌کند، بلکه صورت شرک‌آلود جستن تقرب را که با عبادت غیرخدا و مفروض گرفتن شأنی ناموجه برای معبودهای پنداری همراه است، رد می‌کند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج۲۱، ص۴۵۷). ازاین‌رو تمایز اصلی در این بحث، میان «وسیله مأذون در چارچوب عبودیت» و «واسطه‌پنداری برخوردار از شأن استقلالی» است. بنابراین، توسل در شبکهٔ مفهومی قرآن، مفهومی مطلق و یک‌دست نیست؛ بلکه مشروعیت یا بطلان آن، به نوع نسبت‌سنجی میان خدا، بنده و وسیله بستگی دارد. هرجا وسیله در چارچوب اذن الهی و بدون فرض استقلال فهم شود، سخن از تقرب‌جویی در مدار توحید است؛ و هرجا غیرخدا در جایگاه منشأ مستقل تأثیر، اجابت یا تقرب بنشیند، زمینهٔ خروج از منطق توحید و ورود به انحراف اعتقادی پدید می‌آید.

۳ـ۱. معبودهای پنداری

مراد از «معبودهای پنداری» در این پژوهش، موجودات یا اموری است که انسان برای آنها شأنی فراتر از حد واقعی‌شان قائل می‌شود و به گونه‌ای با آنها مواجهه می‌کند که در قلمرو الوهیت، ربوبیت، عبادت یا تأثیرگذاری ویژه قرار می‌گیرند، درحالی‌که چنین شأنی در حقیقت مختص خداوند است. این معبودها ممکن است اشیای محسوس، مانند بت‌ها و تماثیل باشند، یا اموری غیرمحسوس و اعتباری که در ذهن، فرهنگ یا سنت‌های اجتماعی، به‌تدریج منزلتی قدسی یافته‌اند. ازاین‌رو معبودپنداری تنها به پرستش بت‌های مادی محدود نمی‌شود، بلکه هر نوع نسبت دادن شأن عبادت‌پذیری یا تأثیر فوق‌طبیعی مستقل به غیر خدا را نیز دربر می‌گیرد. این مفهوم در پیوند مستقیم با اصل توحید عبادی قابل فهم است. بر پایهٔ این اصل، عبادت، خضوع پرستش‌گرانه و نسبت دادن شأن الوهی، مختص خداوند است و انتقال آن به غیرخدا، خروج از مدار توحید به‌شمار می‌آید (مظفر، ۱۳۸۵، ص۵۹). بر همین اساس، معبودپنداری صرفاً یک خطای رفتاری یا آیینی نیست، بلکه نشان‌دهنده نوعی اختلال در فهم نسبت میان خالق و مخلوق نیز هست؛ زیرا در این وضعیت، غیرخدا در جایگاهی قرار می‌گیرد که از نظر قرآنی، شایستهٔ آن نیست. از این جهت، مسئله فقط پرستش ظاهری نیست، بلکه نوع نگاه انسان به منشأ قدرت، تدبیر، نفع و ضرر نیز در آن دخیل است. قرآن کریم برای اشاره به این انحراف، از تعابیری مانند «آلهة»، «أنداد» و «شرکاء» استفاده می‌کند که هر یک ناظر به گونه‌ای از نسبت دادن منزلت الهی یا همتایی ناموجه به غیرخداست. برای نمونه، آیهٔ «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۲) از قرار دادن «انداد» برای خدا نهی می‌کند؛ یعنی انسان نباید برای خداوند همانندها و همتایانی فرض کند که در حوزهٔ عبادت، اطاعت یا تأثیر جایگاهی در عرض او بیابند. مفسران نیز این تعبیر را ناظر به نفی هرگونه همتاسازی برای خداوند دانسته‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۲، ص۱۱۲). ازاین‌رو معبودپنداری در منطق قرآن، با اصل یگانگی خداوند در الوهیت و استحقاق عبادت ناسازگار است. معبودهای پنداری در تاریخ ادیان و فرهنگ‌ها نیز صورت‌های متنوعی یافته‌اند. گاه این پدیده در قالب پرستش بت‌ها، اجرام آسمانی یا مظاهر طبیعی ظهور کرده و گاه در قالب بزرگ‌داشت افراطی اشخاص، نمادها یا موجوداتی که به تدریج از حد یک واسطه، نشانه یا موجود محترم فراتر رفته و در ذهن و عمل پیروان، شأنی قدسی و اثرگذار یافته‌اند. آنچه در همه این موارد مشترک است، جابه‌جایی مرز میان «مخلوق» و «معبود» است. به بیان دیگر، هرجا موجودی غیر از خدا در کانون امید، خوف، استمداد، خضوع پرستش‌گرانه یا نسبت اثرگذاری مستقل قرار گیرد، زمینهٔ معبودپنداری پدید می‌آید؛ هرچند صورت ظاهری آن در فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد. تمایز این مفهوم با صرف «شریک‌انگاری» نیز درخور توجه است. شریک‌انگاری می‌تواند به این معنا باشد که برای خداوند، در ربوبیت یا تدبیر، همتایی فرض شود؛ اما معبودپنداری ناظر به وضعیتی است که آن غیر، عملاً یا اعتقاداً در جایگاه عبادت، خواندن، التجا و جهت‌گیری قلبی انسان قرار می‌گیرد. ازاین‌رو معبودپنداری در این پژوهش، ناظر به صورتی عینی‌تر از انحراف توحیدی است؛ یعنی جایی که غیرخدا نه‌فقط همتا

پنداشته می‌شود، بلکه به کانون توجه عبادی و تقرب‌جویانه تبدیل می‌گردد. بر این پایه، «معبودهای پنداری» در این مقاله، یکی از مفاهیم کلیدی برای فهم آیات ناظر به نفی شرک و نقد رجوع استقلالی به غیرخدا به‌شمار می‌آید. این اصطلاح کمک می‌کند تا روشن شود که قرآن صرفاً با نام‌ها یا اشیای خاص مخالفت نمی‌کند، بلکه با هر ساختار اعتقادی و عبادی‌ای که در آن غیرخدا به جایگاه ناموجه الوهی یا شبه‌الوهی ارتقا یابد، رویارویی دارد. ازهمین‌جا، پیوند این مفهوم با بحث دعا، توسل و نفی تقرب شرک‌آلود نیز آشکار می‌شود.

۴ـ۱. شبکهٔ استدلالی قرآن کریم

مراد از «شبکهٔ استدلالی قرآن کریم» در این پژوهش، مجموعه‌ای از آیات مرتبط است که در پیوند با یکدیگر، یک مدعای واحد را از زوایای مختلف تبیین، تقویت یا نفی می‌کنند. در این نگاه، آیات قرآن صرفاً در کنار هم قرار نمی‌گیرند، بلکه هر آیه در نسبت با آیات دیگر معنا و کارکرد روشن‌تری می‌یابد و در شکل‌گیری یک برهان قرآنی نقش می‌گیرد (صدر، ۱۳۸۸، ص۱۷۴). بنابراین، مقصود از شبکهٔ استدلالی، خوانش پیوسته و رابطه‌محورِ آیات است؛ خوانشی که به‌جای توقف در معنای مستقل هر آیه، به ارتباط مفهومی، سیاقی و برهانی میان آیات توجه می‌کند. بر پایهٔ این روش، تحلیل آیات با توجه هم‌زمان به واژگان کلیدی، سیاق، و پیوند میان آیات هم‌موضوع انجام می‌شود. در این صورت، هر آیه می‌تواند بخشی از یک استدلال بزرگ‌تر باشد: گاه یک آیه مبنای هستی‌شناختی را بیان می‌کند، گاه آیه‌ای دیگر دلالت عبادی یا اعتقادی آن را روشن می‌سازد، و آیه‌ای دیگر نتیجه عملی یا اعتقادی آن را نشان می‌دهد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۳، ص۷۵). ازاین‌رو شبکهٔ استدلالی در این پژوهش، صرفاً یک شیوه گردآوری آیات نیست، بلکه روشی برای نشان دادن نسبت میان گزاره‌های قرآنی و نتیجهٔ نهایی بحث است. در موضوع این مقاله، یعنی نفی توسل به معبودهای پنداری، این روش کمک می‌کند تا آیات پراکنده مرتبط با دعا، عبادت، شفاعت، مالکیت، نفع و ضرر، در یک چارچوب واحد دیده شوند. برای نمونه، آیاتی مانند «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ» (فاطر: ۱۳) و «قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (مائده: ۷۶)، هر یک بخشی از این شبکه را تشکیل می‌دهند. آیهٔ نخست، ناتوانی و بی‌ملکی معبودهای غیرالهی را برجسته می‌کند، و آیهٔ دوم، بی‌اثر بودن آنها در مقام نفع و ضرر را یادآور می‌شود. کنار هم قرار گرفتن این دو دسته آیه نشان می‌دهد که قرآن، هم از حیث وجودی و هم از حیث عبادی، هرگونه اتکای استقلالی به غیرخدا را نفی می‌کند. بر این اساس، «شبکهٔ استدلالی قرآن» در این پژوهش به‌معنای آن است که فهم یک آیه، بدون توجه به آیات هم‌خانواده و هم‌موضوع، کامل نمی‌شود. آیات قرآن در این موضوع، یک نتیجهٔ مشترک را پشتیبانی می‌کنند: اینکه دعا، تقرب و درخواست، درصورتی در مدار توحید قرار می‌گیرد که نسبت آن با خداوند محفوظ بماند و برای غیرخدا شأن استقلالی در تأثیر یا اجابت فرض نشود. بنابراین، شبکهٔ استدلالی قرآن در این بحث، بستری برای نشان دادن انسجام درونی آیات و پیوند میان مبانی توحیدی و لوازم عبادی آنها فراهم می‌کند.

۲. مبانی نظری

مبانی نظری هر پژوهش، چارچوب مفهومی و معرفتی لازم را برای تحلیل داده‌ها فراهم می‌آورد و جهت‌گیری استدلال‌های علمی را مشخص می‌سازد. در بررسی آیات قرآن کریم با رویکرد کلامی، تبیین این مبانی ضرورت دوچندان دارد؛ زیرا آموزه‌های قرآنی در باب نفی شرک، منظومه‌ای هماهنگ است که بر پایه‌های اعتقادی استوار گشته است. بر این اساس، در این بخش ابتدا مبانی کلامی ناظر به نفی شرک و رد استقلال غیرخدا تبیین می‌شود و سپس پیوند آن با منطق استدلالی قرآن در نقد تکیه بر معبودهای پنداری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲ـ۱. مبانی کلامی نفی شرک و توسل غیرمشروع در قرآن کریم

اصل توحید، کانون اصلی اندیشهٔ اسلامی و بنیادی‌ترین آموزه در علم کلام است (مظفر، ۱۳۸۵، ص۵۲). در تبیین کلامی، توحید مراتبی دارد که در میان آنها، «توحید افعالی» و «توحید عبادی» پیوند وثیقی با مسئلهٔ حاضر دارند. توحید افعالی مقتضی آن است که تدبیر، فاعلیت و تأثیرگذاری اصیل و استقلالی در سراسر هستی، منحصراً از آن خداوند باشد و هیچ موجودی در عرض خداوند، مالک نفع و ضرر یا منشأ تأثیر ذاتی به‌شمار نیاید. از سوی دیگر، توحید عبادی ایجاب می‌کند که خضوع مطلق، پرستش و دعای استقلالی تنها سزاوار ذات الهی باشد؛ زیرا عبودیت، جلوه عینی اقرار به غنای مطلق پروردگار و فقر ذاتی ممکنات است. بر پایهٔ این تلازم، اگر التجا، دعا یا تقرب‌جویی به غیرخدا به گونه‌ای صورت پذیرد که برای آن واسطه، نوعی توانایی مستقل در رفع نیاز، جلب نفع یا دفع ضرر فرض شود، این پندار مستقیماً به نقض توحید افعالی و خروج از دایره توحید عبادی می‌انجامد (مطهری، ۱۳۸۲، ج۴، ص۱۱۸). قرآن کریم در آیاتی نظیر «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن: ۱۸)، با نهی صریح از همتاسازی در مقام دعا، بر این ملازمه تأکید ورزیده است؛ زیرا خواندن غیرخدا همراه با اعتقاد به استقلال، در حقیقت اعتراف به ربوبیت و منشأیت مستقل برای آن موجود خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۲۰، ص۵۰). از همین چشم‌انداز کلامی، مرز میان توسل مشروع و توسل باطل به‌روشنی ترسیم می‌گردد. توسل مشروع ناظر به بهره‌گیری از وسایط، اسباب و دعای بندگان شایسته در طول مشیت و به اذن تکوینی و تشریعی خداوند است، به‌گونه‌ای‌که هیچ شأنِ فاعلیت مستقل یا غنای ذاتی برای واسطه مفروض نباشد (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۱۷۹). در نقطه مقابل، توسل نامشروع بر این باور موهوم استوار است که واسطه بتواند فارغ از اراده و اذن الهی، منشأ دگرگونی امور و جلب منفعت گردد؛ تصوری که درواقع، انتقال شأن ربوبی به مخلوق و نوعی شرک در تدبیر و عبادت به‌شمار می‌رود. در شبکهٔ استدلالی قرآن کریم، ابطال تمسک به معبودهای پنداری دقیقاً بر پیوند میان همین دو ساحت استوار است. قرآن با اثبات ناتوانی تکوینی، عدم مالکیت و فقر ذاتی این موجودات، نشان می‌دهد که آنها حتی در جایگاه واسطه نیز فاقد هرگونه اثرگذاری مستقل‌اند و بر این اساس، هرگز شایستگی دعا، تقرب‌جویی و پرستش را نخواهند داشت. ازاین‌رو نفی توسل به معبودهای پنداری در وحی، یک داوری صرفاً تعبدی نیست، بلکه استدلالی هماهنگ و عقل‌پذیر است که از اثبات انحصار فاعلیت و ربوبیت در خداوند آغاز می‌شود و به لزوم اخلاص در دعا و عبودیت منتهی می‌گردد (صدر، ۱۳۸۸، ص۱۷۴).

۲ـ۲. رویکرد معناشناختی به تحلیل شبکه‌های استدلالی

رویکرد معناشناختی در مطالعات قرآنی، به تحلیل معنای واژگان و گزاره‌ها در نسبت با سیاق و ساختار کلی متن می‌پردازد و از توقف در معنای قاموسی و ظاهری واژه فراتر می‌رود. در این نگاه، معنای هر واژه صرفاً از تعریف لغوی آن به دست نمی‌آید، بلکه از جایگاه واژه در نظام روابط درونی متن و از تعامل آن با واژگان همنشین و هم‌خانواده شکل می‌گیرد. ازهمین‌رو تحلیل معناشناختی آیات، فهم متن را از سطح معنای منفرد و پراکنده به سطح معنای ساختاری و رابطه‌محور ارتقا می‌دهد و زمینهٔ پیوند منطقی میان آیات هم‌موضوع را فراهم می‌آورد (صدر، ۱۳۸۸، ص۱۴۳). این رویکرد در تحلیل شبکهٔ استدلالی قرآن، به پژوهشگر امکان می‌دهد تا آیات مرتبط با یک مسئله را نه به‌صورت گسسته، بلکه به‌مثابه اجزای یک منظومه معنایی و برهانی ببیند. در موضوع نفی شرک و توسل غیرمشروع نیز معناشناسی از رهگذر کشف ارتباط واژگان کلیدی با یکدیگر، گذار از معنای ظاهری یک نهی عبادی به مدلول عمیق‌تر آن، یعنی نفی هرگونه جهان‌بینی مبتنی‌بر استقلال غیرخدا، را روشن می‌سازد. برای نمونه، واژهٔ «دعا» در آیهٔ «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن: ۱۸)، در پیوند با سیاق آیات و مفاهیم همنشینی همچون عبادت و مساجد، از معنای صرف «خواندن» فراتر رفته و بر نوعی کنش عبادی دلالت می‌کند که انحصار آن به خداوند، لازمهٔ توحید است (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۲۰، ص۳۱). در سطحی کلان‌تر، مفاهیم قرآنی پیرامون گره‌های معنایی محوری‌ای همچون توحید، شرک و وساطت سامان می‌یابند و هر آیه در نسبت با این مفاهیم، جایگاه و کارکرد خود را می‌یابد. از سوی دیگر، آیات پراکنده در مصحف، بر اساس انسجام درونی و بینامتنی خود به یکدیگر پیوند می‌خورند؛ به‌این‌معنا که کشف روابط علّی، شرطی و غایت‌محور میان آیات، امکان بازسازی یک استدلال واحد قرآنی را فراهم می‌کند. در همین راستا، معناشناسی در دو سطح ظاهری و عمیق به کار گرفته می‌شود: در سطح ظاهری، حکم و نهی قرآنی نسبت به یک فعل خاص تبیین می‌گردد، و در سطح عمیق‌تر، مبنای اعتقادی آن حکم، یعنی نفی استقلال تأثیرگذاری غیرخدا، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. کاربست این اصول، دقت تحلیل شبکهٔ استدلالی را در فهم روابط منطقی و مفهومی آیات افزایش می‌دهد. بدین‌سان، آیهٔ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره: ۲۵۵)، در پرتو اصل «اذن الهی»، معنای روشنی می‌یابد: ازآنجاکه شفاعت و وساطت تنها در چارچوب اذن و مشیت الهی موضوعیت دارد، این آیه مرز میان وساطت مشروع و غیرمشروع را با تکیه بر توحید افعالی تثبیت می‌کند و از فرض استقلال برای شفیع جلوگیری می‌نماید. بنابراین، رویکرد معناشناختی در این پژوهش، نه یک ابزار صرفاً زبانی، بلکه روشی برای پی‌گیری جریان عقلانی و انسجام درونی قرآن در نفی معبودهای پنداری و حفظ نظام توحیدی دعا به‌شمار می‌رود.

۳ـ۲. اصول و روش‌شناسی تفسیر موضوعی قرآن در تحلیل استدلالی

تفسیر موضوعی قرآن کریم روشی است که در آن آیات مرتبط با یک مسئله گردآوری، دسته‌بندی و در پیوند با یکدیگر تحلیل می‌شوند تا دیدگاه قرآن درباره آن مسئله با توجه به مجموعه داده‌های قرآنی روشن گردد. تفاوت این

روش با تفسیر ترتیبی در نقطهٔ آغاز و نحوه تنظیم بحث است؛ تفسیر ترتیبی آیات را بر پایه ترتیب مصحف بررسی می‌کند، درحالی‌که تفسیر موضوعی، مسئله‌ای معین را محور قرار می‌دهد و آیات مربوط به آن را از سوره‌های گوناگون کنار هم می‌نشاند. البته این دو شیوه در تعارض با یکدیگر نیستند؛ زیرا تفسیر موضوعی برای فهم دقیق هر آیه، همچنان به سیاق، فضای سوره و دلالت‌های لفظی آن نیازمند است. ازاین‌رو در پژوهش حاضر، تفسیر موضوعی نه جایگزین توجه به سیاق آیات، بلکه راهی برای کشف نسبت و انسجام میان آیات ناظر به دعا، عبادت، شفاعت، مالکیت، نفع و ضرر، و نفی معبودهای پنداری است. در تحلیل موضوعی آیات، نخست باید مجموعه آیات مرتبط با مسئله، با پرهیز از گزینش شواهد موافق، شناسایی شود. مقصود از جامعیت در اینجا آن نیست که هر آیه‌ای به‌صورت دور یا احتمالی با موضوع ارتباط دارد در شمار شواهد اصلی قرار گیرد؛ بلکه آیات باید بر پایه ارتباط روشن لفظی، مفهومی یا استدلالی با مسئلهٔ انتخاب و سپس بر حسب نقش آنها در استدلال دسته‌بندی شوند. برای مثال، آیهٔ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه: ۵) بر اختصاص عبادت و استعانت حقیقی به خداوند دلالت دارد و می‌تواند یکی از مبانی قرآنیِ بحث باشد. در کنار آن، آیاتی که ناتوانی معبودهای غیرالهی، فقدان مالکیت آنان، یا وابستگی شفاعت به اذن الهی را بیان می‌کنند، اجزای دیگر این مجموعه را شکل می‌دهند. پس از گردآوری آیات، مرحلهٔ اصلی پژوهش، بررسی روابط مفهومی و استدلالی میان آنهاست. در این مرحله، آیات نه به‌منزله شواهدی منفرد، بلکه در نسبت با یکدیگر مطالعه می‌شوند تا روشن شود هر دسته از آیات چه نقشی در نتیجهٔ نهایی دارد. برخی آیات، اصل انحصار عبادت و دعا در خداوند را بیان می‌کنند؛ برخی دیگر، با نفی مالکیت نفع و ضرر از غیرخدا، مبنای این انحصار را تقویت می‌نمایند؛ و دسته‌ای دیگر، مانند آیهٔ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره: ۲۵۵)، محدود بودن شفاعت و وساطت به اذن الهی را نشان می‌دهند. بدین‌ترتیب، مفاهیمی چون توحید، شرک، دعا، شفاعت و اذن الهی در یک پیوند معنایی قرار می‌گیرند و دلالت آیات درباره نفی هرگونه استقلال برای غیرخدا روشن‌تر می‌شود. بااین‌همه، تحلیل موضوعی نباید به جدا ساختن آیات از بافت زبانی و تفسیری آنها بینجامد. معنای واژگان، سیاق آیات، شأن و فضای طرح سخن در هر سوره و نیز توضیحات مفسران، در تعیین حدود دلالت آیه نقش اساسی دارند. برای نمونه، فهم آیهٔ «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (جن: ۱۸)، بدون توجه به پیوند آن با آیات مربوط به مسجد و عبادت، به برداشت دقیق از مقصود آیه منتهی نمی‌شود. از این جهت، تفسیر موضوعی مورد استفاده در این پژوهش، بر جمع میان بررسی درون‌آیه‌ای و مقایسه آیات هم‌موضوع استوار است، نه بر تحمیل یک نتیجه ازپیش‌تعیین‌شده بر مجموعه آیات. مبانی کلامی توحید افعالی و عبادی نیز در این فرایند، نقش معیار فهم دارند، نه آنکه جایگزین دلالت خود آیات شوند. این مبانی کمک می‌کنند تا تفاوت میان پذیرش اسباب و وسایط مأذون از سوی خداوند و اعتقاد به اثرگذاری مستقل آنها روشن شود. بر این پایه، هرگاه آیات قرآن از ناتوانی، بی‌مالکی یا وابستگی غیرخدا سخن می‌گویند، این مضامین در کنار اصل انحصار عبادت و دعا، به نفی اعتقاد به استقلال معبودهای پنداری می‌انجامند. بنابراین، روش تفسیر موضوعی در این

مقاله، چارچوبی برای تنظیم و تحلیل مجموعه آیات است تا استدلال قرآن در نقد معبودهای پنداری، بدون گسستن آیات از سیاق خود و بدون نسبت دادن ادعاهای فراتر از دلالت آنها، بازسازی شود.

۳. تحلیل شبکهٔ استدلالی قرآن بر نفی توسل به معبودهای پنداری

تحلیل شبکهٔ استدلالی قرآن در مسئلهٔ نفی توسل به معبودهای پنداری، بر آن است که آیات ناظر به این موضوع را نه به‌صورت گزاره‌هایی پراکنده، بلکه به‌مثابه اجزای به‌هم‌پیوسته یک استدلال واحد ببیند. در این سطح، هر آیه در نسبت با آیات دیگر جایگاه و کارکرد خود را می‌یابد و از مجموع آنها، سیر استدلالی قرآن در نفی شرک و تثبیت توحید بازسازی می‌شود. این رویکرد بر دو مبنای کلامی استوار است: نخست، آنکه اثرگذاری حقیقی و استقلالی تنها از آنِ خداوند است و غیر او هیچ نقش استقلالی در عالم ندارد؛ دوم، آنکه متن قرآن از انسجام دلالی برخوردار است و آیات هم‌موضوع، با یکدیگر یک منظومهٔ معنایی می‌سازند. بر این اساس، بازسازی شبکه استدلالی، کاری است در جهت کشف نظم درونی آیات، نه تحمیل ساختاری بیرونی بر آنها. در این فرایند، نخستین گام شناسایی گره‌های مفهومیِ بحث است؛ گره‌هایی که هر یک، مضمونی محوری در استدلال قرآن را نمایندگی می‌کنند و در ادامه، پیوندهای منطقی میان آنها تحلیل می‌شود. این گام مقدمهٔ لازم برای فهم روابط علّی، غایی و شرطی آیات به‌شمار می‌رود.

۱ـ۴. شناسایی و استخراج گره‌های مفهومی

در بازسازی شبکهٔ استدلالی، هر «گره مفهومی» به‌معنای مضمون یا گزاره‌ای کلیدی است که هم خود واجد دلالت مستقل است و هم قابلیت پیوند استدلالی با سایر گزاره‌های قرآنی را دارد (صدر، ۱۳۸۸، ص۱۲۳). شناسایی این گره‌ها مقدمهٔ لازم فهم منطق درونی آیات است؛ زیرا از طریق آنها اجزای اصلی استدلال قرآن از یکدیگر بازشناخته می‌شوند. در مسئلهٔ نفی توسل به معبودهای پنداری، سه گره محوری قابل تشخیص است که سایر مفاهیم حول آنها سامان می‌یابند. گره نخست، توحید عبادی است. آیهٔ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه: ۵)، با انحصار عبادت و استعانت در خداوند، محور اصلی استدلال را تشکیل می‌دهد. دلالت این آیه بر آن است که عبادت، آنگاه که از مرز اختصاص به خداوند خارج شود، به شرک می‌انجامد و استعانت نیز درصورتی‌که به صورت درخواست از غیرخدا در جایگاهی مستقل از او تلقی گردد، با همین اصل ناسازگار است. ازهمین‌رو این گره معیار سنجش توسل مشروع و نامشروع در سراسر بحث است و جهت جریان استدلال را تعیین می‌کند. گره دوم، ابطال شرک و نفی پرستش غیرالهی است. آیاتی مانند: «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ» (زمر: ۴۳)، با نفی مالکیت و قدرت از معبودهای پنداری، اساس منطقی پرستش آنها را از میان می‌برد. این آیه و آیات هم‌مضمون آن، از آن جهت که مبنای استدلالی روی‌گردانی از غیرخدا را تشکیل می‌دهند، جنبهٔ سلبی استدلال را بر عهده دارند و بار نقض دعوی الوهیت غیر را حمل می‌کنند (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۱۷، ص۲۴۹). گره سوم، شفاعت مقید به اذن الهی است. آیهٔ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره: ۲۵۵)، شفاعت را از حیطهٔ اراده و استقلال غیر خارج می‌سازد و آن را به اذن و

مشیت الهی بازمی‌گرداند. نقش این گره در استدلال، تعدیل‌بخش و تبیین‌کننده است؛ بدین معنا که قرآن با نفی شرک، به‌طور مطلق منکر شفاعت و وساطت نشده، بلکه ضابطهٔ مشروعیت آن را در قید اذن الهی قرار داده است. ازاین‌رو این گره مرز میان وساطت مأذون و وساطت استقلالی را روشن می‌کند و مانع از برداشت نادرستی می‌شود که گمان کند قرآن هرگونه رابطهٔ میان انسان و غیرخدا را انکار کرده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۳۸۴). این سه گره در کنار یکدیگر، اسکلت استدلال قرآن را در نفی معبودهای پنداری می‌سازند؛ توحید عبادی اصل انحصار عبادت و استعانت را می‌آورد، ابطال شرک مبنای منطقی روی‌گردانی از غیرخدا را فراهم می‌کند و شفاعت مقید به اذن، ضابطه تمایز وساطت مشروع و نامشروع را تبیین می‌نماید. گردآوری این گره‌ها بر پایهٔ استقصای آیات مرتبط و تحلیل معناشناختی آنها صورت گرفته است و در ادامه، پیوندهای منطقی میان این گره‌ها و نیز گره‌های فرعیِ وابسته به آنها، مانند اذن، مالکیت، عبودیت و استعانت، محل بررسی خواهد بود. حفظ پیوستگی میان این گره‌ها شرط انسجام کل شبکه است؛ چه اینکه گسستن این مفاهیم از یکدیگر، استدلال قرآن را از یک منظومهٔ منسجم به مجموعه‌ای از گزاره‌های بی‌ارتباط فرو می‌کاهد.

۲ـ۳. تحلیل پیوندهای استدلالی و روابط علّی ـ غایی بین آیات کلیدی

پس از شناسایی گره‌های مفهومی، گام بعدی در تحلیل شبکهٔ استدلالی قرآن، بررسی روابط منطقی میان این گره‌هاست. این روابط، که میان آیات و مضامین کلیدی برقرار می‌شوند، صرفاً پیوندی لفظی یا تداعی ذهنی نیستند؛ بلکه از جنس ارتباطات مفهومی و استدلالی‌اند و انسجام درونی مجموعه آیات را می‌سازند. به‌این‌ترتیب، معنای هر آیه در نسبت با آیات دیگر و در قالب روابط علّی، غایی، شرطی و تقابلی فهم می‌شود و مجموعهٔ این روابط، سیر استدلالی قرآن را در نفی معبودهای پنداری نشان می‌دهد (صدر، ۱۳۸۸، ص۱۴۹). رابطهٔ علّی نخستین نوع از این پیوندهاست. در این چارچوب، آیاتی که انحصار حکم، عبادت و تأثیر را از آن خداوند می‌دانند، مبنای استدلالی نفی توسل استقلالی به‌شمار می‌آیند. آیهٔ «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف: ۴۰)، حکم و فرمان‌روایی مطلق را از هر کس جز خداوند سلب می‌کند؛ ازهمین‌رو مبنای نفی این اعتقاد را فراهم می‌آورد که غیرخدا بتواند در جایگاهی مستقل از خداوند، منشأ اثر و مرجع توسل قرار گیرد. بر پایهٔ توحید افعالی، تأثیرگذاری حقیقی و استقلالی در عالم تنها از آن خداست و موجودات دیگر در تأثیر و اثر خویش وابسته به او هستند؛ بنابراین، اعتقاد به هر واسطه‌ای که مستقل از اراده الهی اثرگذار پنداشته شود، با این اصل ناسازگار است (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۱۱، ص۲۹۹). رابطهٔ غایی به هدفی اشاره دارد که مجموعه آیات به سوی آن جهت گرفته‌اند. آیهٔ «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه: ۵)، غایت نهایی دستورهای الهی را عبادت خالصانه و انحصار دین و بندگی در خداوند معرفی می‌کند. در شبکهٔ استدلالی بحث، این آیه مقصد نفی شرک و توسل غیرمشروع را روشن می‌سازد؛ یعنی آنچه قرآن از رهگذر ابطال معبودهای پنداری دنبال می‌کند، پالایش عبادت از هرگونه تعلق غیرالهی و رساندن ایمان به مرتبهٔ اخلاص است. بدین‌سان،

رابطهٔ غایی نشان می‌دهد که استدلال‌های سلبی قرآن در نفی شرک، در خدمت تثبیت ربوبیت مطلق خداوند و اختصاص عبادت به اوست. رابطهٔ شرطی و تقییدی در مواردی برقرار می‌شود که اعتبار یک مفهوم در گرو تحقق شرطی معین است. شفاعت در قرآن از همین سنخ است؛ اعتبار و مشروعیت آن به اذن الهی وابسته است: «مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره: ۲۵۵). این قید، مرز میان وساطت مشروع و نامشروع را مشخص می‌کند و مانع از آن می‌شود که شفاعت به‌معنای اثرگذاریِ مستقل شفیع فهمیده شود. این شرط، نمود قرآنیِ توحید افعالی است؛ زیرا تحقق هر فعل و وساطتی در عالم، در نهایت منوط به اذن و اراده الهی است و هیچ شفیعی جز در این چارچوب، نقشی ندارد (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۳۸۴). رابطهٔ تقابلی بیانگر رویارویی دو محور توحید و شرک در آیات است. قرآن در آیات بسیاری، پرستش و اتکا به غیرخدا را در برابر عبادت خالصانه قرار داده است؛ چنان‌که در آیهٔ «وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَضُرُّهُمْ وَلَا یَنْفَعُهُمْ» (یونس: ۱۸)، پرستش چیزهایی که نه سودی می‌رسانند و نه زیانی را دفع می‌کنند، محکوم شده است و در برابر آن، اختصاص عبادت به خداوند (فاتحه: ۵) قرار دارد. این تقابل، تنها تفاوت در معنای دو واژه نیست؛ بلکه بازتاب ناسازگاری دو باور در بنیاد است: باور به اثرگذاری مستقل غیرخدا، که شرک به آن می‌انجامد، با توحید افعالی ناسازگار است و این دو در یک اعتقاد جمع نمی‌شوند (مطهری، ۱۳۸۲، ج۵، ص۷۸). این چهار نوع رابطه در کنار یکدیگر، چارچوب منطقی مجموعهٔ آیات ناظر به نفی معبودهای پنداری را می‌سازند. روابط علّی، مبنا و دلیل روی‌گردانی از غیرخدا را به دست می‌دهند. روابط غایی، جهت و مقصد این روی‌گردانی را تبیین می‌کنند؛ روابط شرطی، ضابطه تمایز وساطت مشروع از نامشروع را مشخص می‌نمایند؛ و روابط تقابلی، ناسازگاری بنیادین توحید و شرک را آشکار می‌سازند. از مجموع این روابط، توحید، نفی شرک و شفاعت مأذون به‌عنوان سه رکن به‌هم‌پیوسته در یک منطق واحد قرآنی نمایان می‌شوند و همین پیوندهاست که زمینهٔ تحلیل زیرشبکه‌های موضوع‌محور را در ادامه فراهم می‌آورد.

۳ـ۳. بازسازی زیرشبکه‌های موضوع‌محور مرتبط با نفی شرک و توسل غیرمشروع

تحلیل و سازمان‌دهی استدلالی آیات قرآن، مستلزم خوشه‌بندی آنها پیرامون محورهای کانونی است تا پیکربندی شبکهٔ استدلالی روشن شود. این رویکرد، به تعبیر شهید صدر (۱۳۸۸، ص۱۷۲)، نه‌تنها ساختار کلان شبکه را تبیین می‌کند، بلکه خوشه‌های مفهومی را که منطق استدلالی وحی بر پایهٔ آنها بنا شده است، آشکار می‌سازد. در این پژوهش، سه زیرشبکهٔ اصلی به‌عنوان واحدهای تحلیل انتخاب شده‌اند که ترکیب آنها منطق حاکم بر نفی توسل مستقل را شکل می‌دهد. نخستین زیرشبکه، حول محور «توحید عبادی» شکل گرفته است. دالّ مرکزی این مجموعه، آیهٔ «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» (فاتحه: ۵) است که با گره‌هایی چون اخلاص در دین (بینه: ۵)، حصر عبادت (جن: ۱۸) و انحصار ولایت و یاری خداوند (آل‌عمران: ۱۵۰) پیوند می‌خورد. این زیرشبکه به‌عنوان ستون فقرات بحث، پایه استنتاج عقلی بر بطلان هرگونه واسطه مستقل است. از منظر معناشناختی، این مجموعه نشان می‌دهد که در نظام

قرآنی، عبادت خالص، نه صرفاً یک کنش عبادی، بلکه بازتاب‌دهنده ساختار هستی‌شناختی وابستگی تمام اسباب به خداوند به‌عنوان یگانه مبدأ تأثیر است . زیرشبکهٔ دوم بر «ابطال معبودهای پنداری» تمرکز دارد که با آیهٔ «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ» (یونس: ۱۸) تبیین می‌شود. گره‌های تابع این مجموعه، شامل نفی مالکیت غیرخدا (زمر: ۴۳)، نفی قدرت شفاعت مستقل (سبأ: ۲۳) و نفی شراکت در خلق (فاطر: ۴۰) است. این مجموعه در شبکهٔ استدلالی قرآن، کارکردی سلبی دارد و با تأکید بر ناتوانی معبودهای پنداری در سود و زیان، خطای معرفتی «استقلال سببی» را اصلاح می‌کند. تکرار این مضمون در آیات مختلف، درواقع نوعی برهان‌سازی است که بر نفی وساطت‌های مستقل از اذن الهی تأکید دارد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۱۰، ص۱۷۸). سومین زیرشبکه، به «شفاعت مقید به اذن الهی» اختصاص دارد که با محوریت آیهٔ «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره: ۲۵۵) شکل می‌گیرد. گره‌های مکمل این مجموعه عبارت‌اند از: نفی شفاعت برای اهل شرک (مدثر: ۴۸)، نفی مالکیت شفاعت (سبأ: ۲۳) و اثبات شفاعتِ مأذون (طه: ۱۰۹). این بخش، درواقع پل ارتباطی میان آموزهٔ شفاعت و اصل توحید افعالی است. محدودسازی کارکرد شفاعت به اذن الهی، مانع از آن می‌شود که معنای وساطت به مفهوم استقلال شفیع گسترش یابد. بدین‌سان، قید اذن در این آیات، نه یک محدودیت لفظی، بلکه ترجمان نظام تبعیت تمام اسباب از اراده ربوبی است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۱، ص۳۸۴). این سه زیرشبکه در کنار یکدیگر، ساختاری منسجم را پدید می‌آورند که می‌توان آن را الگوی کلان استدلالی قرآن در نفی توسل نامشروع دانست. در این ساختار، توحید عبادی به‌عنوان مبنای اصلی، بطلان پرستش غیرخدا را نتیجه می‌دهد، ابطال معبودهای پنداری به‌عنوان استدلال سلبی، هرگونه انتساب قدرت مستقل به غیرخدا را نفی می‌کند، و شفاعت مأذون به‌عنوان شرط تنظیم‌کننده، وساطت را در چارچوب توحیدی معنا می‌بخشد. این پیوندها، نظامی عقلانی و یکپارچه ایجاد می‌کنند که در آن، انسجام استدلالی متن، مرهون ارجاع تمامی مفاهیم به توحید است (مطهری، ۱۳۸۲، ج۵، ص۸۴). در این مدل، توحید عبادی نقش زیربنا، ابطال معبودهای پنداری نقش نفی معلول مستقل، و شفاعت مأذون نقش تحدید وساطت را ایفا می‌کند که در نهایت، منطق توحید قرآن را به صورتی جامع و یکپارچه در سطح آموزه‌های وحیانی ترسیم می‌نماید.

۴ـ۳. ارزیابی انسجام و کارآمدی شبکهٔ استدلالی در چارچوب مبانی کلامی

پس از بازسازی زیرشبکه‌های موضوعی، گام نهایی در این پژوهش، ارزیابی میزان انسجام درونی و کارآمدی برهانی این شبکه در نفی توسل به معبودهای پنداری است. این ارزیابی نه‌تنها ابعاد کلامی و معناشناختی را پوشش می‌دهد، بلکه پیوند این شبکه با منطق استدلالی وحی را نیز روشن می‌سازد تا نشان دهد که چگونه مجموعهٔ آیات قرآن در کنار یکدیگر، منطقی منسجم و قابل دفاع در نفی وساطت‌های مستقل ارائه می‌دهند. انسجام این شبکه، که از پیوستگی و یکپارچگی گره‌ها حاصل می‌شود، به‌معنای وجود مسیرهای معنایی استوار میان مؤلفه‌های کلیدی است (صدر، ۱۳۸۸، ص۱۹۵). در ساختار بازسازی‌شده، اتصال سه‌سویه میان زیرشبکه‌های «توحید عبادی»، «ابطال

معبودهای پنداری» و «شفاعت مقید به اذن الهی» از طریق روابط علّی و شرطی، پیوستگی معنایی را تضمین می‌کند. این پیوند، نشان‌دهنده هماهنگی منطقی آیات در تبیین یک مدعای واحد است و هر گره، در پیوند با گره‌های دیگر، دلالت‌های توحیدی خود را شفاف‌تر می‌سازد (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۵، ص۱۴۴). ازاین‌رو شبکه بازسازی‌شده از منظر «کفایت مفهومی»، ظرفیت پوشش چهار محور اصلی توحید (ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی) را داراست؛ به‌گونه‌ای‌که توحید عبادی در محوریت آیهٔ «إیّاک نعبد»، توحید افعالی در تحدید شفاعت به اذن الهی، و توحید ذاتی و صفاتی در نفی مالکیت غیرخدا تجلی می‌یابد. این همنشینی ساحت‌ها، تصویری جامع از جهان‌بینی توحیدی قرآن ارائه می‌دهد که میان باور، هستی‌شناسی و کنش دینی، وحدت برقرار می‌سازد. کارآمدی برهانی این شبکه نیز در سه بُعد قابل سنجش است: نخست در دفع شبهات، که روابط تعارضی میان باور توحیدی و رفتارهای شرک‌آلود، مرزهای اعتقادی را به دقت ترسیم می‌کند؛ دوم در تقویت باور، که روابط علّی و غایی، نیاز بنیادین انسان به عبادت خالص و استمداد از خداوند را تبیین می‌نمایند (مطهری، ۱۳۸۲، ج۵، ص۹۱)؛ و سوم در انعطاف موضوعی، که هستهٔ مرکزی شبکه قابلیت بازتولید و تطبیق با مصادیق مختلف از دعاهای انبیاء تا سنت‌های عرفانی را دارد، بدون آنکه خللی در اصل توحید افعالی وارد شود (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص۲۴۱). همسویی آموزه‌های تربیتی دعاهای قرآنی با این بنیان‌های کلامی، بر بازشناسی ربوبیت مطلق الهی تأکید دارد و نشان می‌دهد که این شبکه، کفایت لازم برای پوشش ساحت‌های عقیدتی و اخلاقی را داراست. در نهایت، می‌توان گفت ویژگی ممتاز این شبکه، ساختار هماهنگ و درون‌متنی آن است که بدون نیاز به مبانی استدلالی بیرونی، برهانی روشن را ارائه می‌دهد. این شبکه، نه به‌عنوان یک نظام کاملاً بسته، بلکه به‌عنوان الگویی منسجم عمل می‌کند که در آن، آیات یکدیگر را تفسیر و تبیین می‌کنند. بدین‌ترتیب، شبکهٔ استدلالی قرآن در نفی توسل غیرمشروع، با بهره‌گیری از توان اقناعی آیات و هماهنگی مبانی کلامی، الگویی برهانی برای تبیین جایگاه رفیع توحید ارائه می‌دهد. این الگو، افزون بر اعتبار تفسیری، می‌تواند به‌عنوان الگو یا روش‌شناختی برای پژوهش‌های تطبیقی در الهیات، معناشناسی دین و فلسفهٔ اسلامی مورد استفاده قرار گیرد؛ چراکه عقلانیت حاکم بر وحی را در ساختاری واحد به پیوستگی می‌رساند.

۴. تحلیل روابط بین مبانی و یافته‌ها

پژوهش حاضر با این مسئله آغاز شد که قرآن کریم در نفی توسل به معبودهای پنداری، تنها به بیان گزاره‌های پراکنده اکتفا نمی‌کند، بلکه مجموعه‌ای از آیات را در نسبتی معنادار با یکدیگر قرار می‌دهد تا از رهگذر آن، منطق توحیدی منسجمی شکل گیرد. ازاین‌رو تحلیل یافته‌ها در این تحقیق بر پایه پیوند میان دو ساحت صورت گرفت: از یک‌سو، مبانی کلامی ناظر به مراتب توحید، به‌ویژه توحید افعالی و عبادی، که معیار تمایز میان توسل مشروع و نامشروع را فراهم می‌آورد؛ و از سوی دیگر، تحلیل معناشناختی و شبکه‌ای آیات که روابط مفهومی، همنشینی مضامین و انسجام درونی آنها را آشکار می‌سازد. حاصل این همنشینی آن است که یافته‌های تفسیری پژوهش، صرفاً در حد

توصیف الفاظ و مضامین باقی نمی‌ماند، بلکه در نسبت با مبانی کلامی، صورت استدلالی روشن‌تری پیدا می‌کند. در پرتو این پیوند، یافته‌های برآمده از تحلیل شبکهٔ آیات را می‌توان بازتابی روشن از همان مبانی کلامی دانست. محوریت آیهٔ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» در شبکه، با جایگاه بنیادین توحید عبادی در ساختار بحث کاملاً هماهنگ است؛ چنان‌که تمرکز و پیوستگی آیات ناظر به ابطال معبودهای پنداری، نقش سلبی مهمی در نفی هرگونه اثرگذاری مستقل برای غیرخدا ایفا می‌کند و مجموعه آیات مربوط به شفاعت مأذون نیز در چارچوب توحید افعالی معنا می‌یابد. بدین‌ترتیب، تحلیل شبکه‌ای در این پژوهش نه جانشین مبانی کلامی، بلکه ابزاری برای نشان دادن نحوه ظهور و سریان آن مبانی در بافت منسجم آیات است. به بیان دیگر، پیوندهای شبکه‌ای هنگامی معنا پیدا می‌کنند که در پرتو اصول توحیدی خوانده شوند و مبانی کلامی نیز وقتی روشنی و عینیت بیشتری می‌یابند که نسبت آنها با سازمان درونی متن وحی آشکار گردد. تحلیل گونه‌های استدلال میان آیات نیز این پیوند را تأیید می‌کند. روابط علّی، غایی، شرطی و تقابلی نشان می‌دهند که آیات مورد بررسی، هر یک از زاویه‌ای خاص در خدمت تثبیت توحید و نفی وساطت استقلالی قرار می‌گیرند. در میان این روابط، پیوندهای علّی و تقابلی بالاترین سهم و برجستگی را به خود اختصاص داده‌اند و پس از آنها، روابط غایی و سپس روابط شرطی در جایگاه‌های بعدی قرار دارند. این توزیع معنایی نشان می‌دهد که تأکید اصلی قرآن در این حوزه، بر تبیین دلایل بطلان شرک و برجسته‌سازی تمایز بنیادین میان رجوع موحدانه و اتکای شرک‌آلود استوار است و در مرتبهٔ بعد، غایت توحیدی این هدایت و تعیین شروط و مرزهای شفاعت مأذون تبیین می‌شود. بررسی کلی شبکه نیز حاکی از آن است که پیوند میان گره‌های مفهومی نسبتاً متراکم و نزدیک است؛ به‌گونه‌ای که انتقال از یک محور معنایی به محور دیگر با فواصل مفهومی اندک و در چارچوبی متصل و منسجم صورت می‌پذیرد. از حیث کیفی نیز یافته‌ها نشان می‌دهد که این شبکه را می‌توان در چهار سطح بررسی کرد: انسجام درونی هر زیرشبکه، پیوند میان زیرشبکه‌ها، هماهنگی دلالی مضامین، و نسبت بینامتنی آیات هم‌موضوع. مقصود از این سطوح، اثبات نوعی همانندی مطلق میان نظام معناشناسی قرآن و دستگاه‌های الهیاتی بعدی نیست؛ بلکه نشان دادن این نکته است که آیات ناظر به نفی معبودهای پنداری، در سطوح گوناگون، از هماهنگی مفهومی استواری برخوردارند و این هماهنگی، نه‌تنها با مبانی کلامی توحید ناسازگار نیست، بلکه آنها را تقویت و تثبیت می‌کند. ازاین‌رو کفایت مفهومی شبکه را باید در توان آن برای تبیین منسجم و همه‌جانبه منطق توحید در رویارویی با شرک جست‌وجو کرد. در مقام مقایسه با برخی تفاسیر برجسته نیز می‌توان گفت که آثاری مانند *المیزان* و *تفسیر الصافی*، هرچند از حیث تبیین کلامی و تفسیری آیات توحید، شرک و شفاعت بسیار راهگشا و اصیل هستند، عمدتاً بر شرح مضامین در سیاق ترتیبی یا استنباط‌های موضوعی تمرکز داشته‌اند و به ترسیم صریح شبکه روابط متقابل میان آیات نپرداخته‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج۱، ص۳۲۱). مزیت رویکرد حاضر در صورت‌بندی ساختارمند همین پیوندها و بازنمایی هم‌افزایی آیات در قالب یک الگوی تحلیلی است؛ بااین‌حال، این مزیت به‌معنای بی‌نیازی از سنت تفسیری نیست، بلکه تلاشی

در جهت تکمیل و بازخوانی ظرفیت‌های آن به زبان روش‌های نوین معناشناختی به‌شمار می‌آید. بر پایهٔ این یافته‌ها، الگوی مفهومی پژوهش حاضر در چهار گام سامان یافته است: نخست، شناسایی گره‌های محوری بر اساس وزن معنایی و نقش بنیادین آنها در سازمان‌دهی دیگر آیات؛ دوم، ترسیم روابط علّی، غایی، شرطی و تقابلی میان این مفاهیم؛ سوم، تحلیل پیوستگی و انسجام پیوندهای مفهومی؛ و چهارم، ارزیابی کیفیِ دستاوردها در ابعاد انسجام، کفایت و کارآمدی استدلالی. این الگو نشان می‌دهد که کاربست تحلیل شبکه‌ای در مطالعات قرآنی هنگامی ثمربخش خواهد بود که به دلالت‌های لغوی و سیاقی متن وفادار بماند و یافته‌ها را در افق مبانی عقلی و کلامی معنا کند. بدین‌سان، رابطهٔ مبانی و یافته‌ها در این پژوهش رابطه‌ای هماهنگ و درون‌زاد است؛ مبانی کلامی چارچوب فهم دلالت‌ها را مشخص می‌سازند و تحلیل شبکه‌ای نیز ساختار پیوسته و برهانی آن مبانی را در متن وحی نمایان می‌کند. این همنشینی میان معناشناسی و کلام عقلی، افقی روشمند برای بازخوانی استدلال‌های درون‌متنی قرآن کریم فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که قرآن کریم در نفی توسل به معبودهای پنداری، به بیان آیات پراکنده اکتفا نمی‌کند، بلکه مجموعه‌ای از مفاهیم و استدلال‌های مرتبط را در کنار یکدیگر سامان می‌دهد. این ساختار بر سه محور اصلی استوار است: توحید عبادی، ابطال معبودهای پنداری و تبیین شفاعت در چارچوب اذن الهی. پیوند این سه محور نشان می‌دهد که نفی توسل غیرمشروع در قرآن، صرفاً نفی یک رفتار دینی خاص نیست، بلکه بر مبانی توحیدی ناظر به عبادت، ربوبیت و نفی هرگونه استقلال برای غیرخدا تکیه دارد. تحلیل آیات منتخب در این پژوهش نشان داد که روابط علّی، غایی، شرطی و تقابلی، در تبیین این منطق توحیدی نقش‌های مکمل دارند. برخی آیات، ناتوانی و بی‌اثری معبودهای پنداری را بیان می‌کنند؛ برخی دیگر، غایت عبادت و استعانت را متوجه خداوند می‌سازند؛ و دسته‌ای دیگر، شفاعت را تنها در صورت اذن الهی معتبر می‌دانند. بدین‌ترتیب، تحلیل شبکه‌ای آیات، امکان مشاهده پیوند میان این دلالت‌ها و نحوه هم‌افزایی آنها در نفی وساطت استقلالی را فراهم می‌کند. بر این اساس، این روش نه جایگزین تفسیر و تحلیل کلامی، بلکه ابزاری برای روشن‌تر ساختن روابط درون‌متنی آیات و بازنمایی انسجام مفهومی آنهاست. از منظر کلامی، نتیجهٔ پژوهش آن است که مرز میان توسل مشروع و توسل به معبودهای پنداری، در پذیرش یا نفی استقلال غیرخدا در تأثیرگذاری، سود و زیان، اجابت و شفاعت ریشه دارد. بر پایهٔ آیات بررسی‌شده، هرگونه درخواست، عبادت یا اتکایی که برای غیرخدا نقشی مستقل در تدبیر امور یا برآوردن حاجات قائل باشد، با مبانی توحید افعالی و عبادی ناسازگار است. در مقابل، شفاعت و وساطتی که در طول اراده الهی و مقید به اذن او فهم شود، از دایره توحید بیرون نمی‌رود. ازاین‌رو شبکهٔ مفهومی آیات، افزون بر تبیین نفی شرک، معیار قابل‌فهمی برای بازشناسی حدود مشروعیت توسل و شفاعت به دست می‌دهد. از حیث روش‌شناختی نیز این تحقیق نشان داد که پیوند معناشناسی تفسیری با تحلیل روابط مفهومی میان آیات، می‌تواند در کنار تفسیر ترتیبی و موضوعی، به فهم

منظم‌تر آیات هم‌موضوع یاری رساند. ارزش این رویکرد در آن است که آیات را نه به‌صورت منفرد، بلکه در پیوند با یکدیگر و با توجه به سیاق، دلالت‌های زبانی و مبانی کلامی بررسی می‌کند. البته کارآمدی این الگو وابسته به آن است که تحلیل روابط شبکه‌ای جای تحلیل تفسیری دقیق را نگیرد و همواره با مراجعه به سیاق آیات، منابع معتبر تفسیری و ضوابط استنباط کلامی همراه باشد. بر این پایه، الگوی به‌کاررفته در این مقاله می‌تواند در پژوهش‌های بعدی قرآن‌پژوهی، برای بررسی موضوعاتی مانند نبوت، معاد، عدل الهی و دیگر مسائل کلامی نیز مورد استفاده و آزمون قرار گیرد. چنین پژوهش‌هایی می‌توانند با شناسایی مفاهیم محوری، بررسی پیوندهای میان آیات و ارزیابی نسبت آنها با مبانی اعتقادی، به فهم دقیق‌تر ساختار استدلالی قرآن در هر موضوع کمک کنند. بنابراین، دستاورد پژوهش حاضر را باید گامی در جهت بازخوانی منطق توحیدی قرآن در مسئلهٔ دعا، توسل و شفاعت دانست؛ گامی که می‌کوشد میان تحلیل متن وحی و تبیین کلامی آن، پیوندی روشن‌تر و روشمندتر برقرار سازد.

منابع

قرآن کریم.
ابن‌فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة* تحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
حسینی قلعه‌بهمن، سیداکبر (۱۳۸۹). جستاری کوتاه در بت‌پرستی جزیرةالعرب پیش از اسلام. *معرفت*، ۱۵۸، ۹۹ـ۱۴۴.
دهقانی‌پور، حسن (۱۴۰۱). گونه‌شناسی دعا در قرآن کریم و پنج تفسیر فارسی از قرن چهارم تا ششم. *دعاپژوهی*، ۲(۲)، ۴۲–۵۶.
زاهدی، محمد و آریان، حمید (۱۳۹۳). عوامل رفتاری انحراف اعتقادی از دین از دیدگاه قرآن. *معرفت*، ۱۹۷، ۹۳ـ۱۰۸.
زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق). *الکشاف عن حقائق التنزیل*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
شمخی، مینا (۱۳۸۶). توسل به اولیای خدا. *معرفت*، ۱۱۳، ۱۴۳ـ۱۵۵.
صدر سیدمحمدباقر (۱۳۸۸). *روش تفسیر موضوعی قرآن کریم*. قم: بوستان کتاب.
طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق). *جامع البیان عن تأویل القرآن*. قاهره: دارالهجر.
عوالی، محمد (۱۳۹۰). *مقدمه‌ای بر ساختارشناسی برهان قرآنی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). *التفسیر الکبیر*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
فهد حلی، احمد (۱۴۰۷ق). *عدة الداعی و نجاح الساعی*. قم: دارالکتاب الاسلامی.
فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق). *تفسیر الصافی*. قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). جلوه‌ها و آثار ذکر خدا. *معرفت*، ۲۰۰، ۵ـ۲۰.
مطهری، مرتضی (۱۳۸۲). *آشنایی با قرآن*. تهران: صدرا.
مظفر، محمدرضا (۱۳۸۵). *عقاید الامامیه*. قم: نشر اسلامی.
نجفی، محمدحسن (بی‌تا). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. قم: دارالکتب الاسلامیه.